

شمالی منسوب به پیلیر اکرم (ص) بر این من است و به آن خیره شدیم در زیر عکس شمالی که از آن سخن می گویم نوشته شده است شمالی مبارک حضرت محمد بن عبدالله (ص) در آن سالکی هنگلی که از مکه به شام با عم اکرم شان به مقصد تجارت عزیمت می فرمود به قلم راهب نصرانی برداشته شد و اصل آن فعلا در موزه رم موجود است. صورت شمالی تراشیده و مطلقا بدون یک نخ مو و یک شانه آن برهنه است پوست شمالی بسیار لطیف و چهره او شبیه چهره های جوانی دوران رمانتیک است پنج دندان مرواریدگون از خلال لبهایی که به لبخندی ملیح گشوده شده پیداست و نقاشی

ترجیح داده با سایه های دو طرفه آن را شبیه لبان سوپر استارهای آغاز قرن بیستم نقاشی کند این جوان که در اوج لطافت و ملاحظه است برای من هیچ شباهتی به یک پیلیر ندارد چندان چه شمالی آشکارا کوچکتر و دلاری فرم متفاوتی است و بنقاشی شده و باژ می اندیشیم نما تصویر نشانی از پیلیر ندارد دست کم به چشم من آن تشابه های دلخواه غایب است مقصود از تشابه های پیلیرانه صرفا فلاتم و مختصات جسمانی ثبت شده در متون کهن اسلام و روایات و احادیث مورد قبول شیعیان نیست بلکه بیشتر تصویری درونی است که از سیمه نگاه و بازتاب معصومیت و عقل و اخلاق نبل و یکنای جنبه عظیمه در جان دارم که عنصر «باخبری» از راز

را در وجود مبارک و تنظیم شان جلوه گر می سازد و همواره در خیال با این ویژگی چهره شان را تصور کردم این تصویر بیشتر شکل آرمانی شده زیبایی تابلوهای جوانی قسرون و اعصار سپری شده مسیحی است حتی چشم سمت راست که حس و حالی دارد بیشتر از معصومیت خرد و هوش دچار تمایز رمانتیک است چرا که ارجاع اسلام شمالی پر دازی از معصومان را پناه به ارجاع به متون معصومه و نیز استنباط خود و دلایل عقلی و نقلی معصوم شمرده اند و رأی به حرمت آن داده اند؟ آیا جدا از منابع شرعی فتوا استدلالاتی های دیگری وجود دارد که این کنش استثنائی را زبان وار می نمایند؟ و یا در متن عقل می توان به تأویل های متفاوت و یا ساختن کنشی

تازمائی از شمالی شکنی دست یافت که با دلنمایی های امروزین همخوانی بهتری از جهت رد شمالی پر دازی به سبب تأثیرات پتیرستفانی داشته باشد؟ پدیده است ظاهرا امروز کسی با تمناهای تصویری از پیلیر یا امامان معصوم (ع) بر داشت های پتیرستفانی نخواهد داشت و شمالی ها او را به پرستش انسان و چهره نقاشی شده فر نخواهد خواند پس آیا استدلال معقولی برای نفی شمالی پر دازی وجود دارد؟ یکی از ویژگی های کتاب استثنائی مسلمانان که معجزه پیلیر اکرم (ص) شمرده می شود ویژگی لایستندی و باز تولید حقیقت در زمان های گوناگون و گهنگی تا پذیر بودن کلام الهی و حفظ قدرت و است نمایسی و راه نمایسی آن در انحصار گوناگون تا روز حشر و قدرت حفظ مکالمه دوسویه با انسان در حال و آینده از لحظه نزول وحی و دعوت جبرئیل در غر حرا به «خوشدن» و قرأت قرآن است ما می توانیم هر روز قرآن بخوانیم و قرآن ما را بخواند و به طور زنده با ما گفتگو کند بدون آن که این رابطه ناظر بر مکاشفه حق در زمان بگذرد اکنون پرسش آن است که آیا برای تحریم شمالی پر دازی از معصومان (ع) می توان چنین تفسیر سیاسی فراهم آورد که علی رغم کهنه شدن پتیرستی آشکار و تأثیر شمالی در پیدایش سخن عدالت های پتیرستفانه همچنان با دلایل و برداشتی نوتر باین عمل معصوم و مضر برای انسان به حساب آید؟ آیا این نفی شمالی مختص شمالی معصومان (ع) است یا شامل همگان می شود؟

فلسفه از تصویر



به نظر نفی کشیدن شمالی - دست کم شمالی معصومان (ع) - حلوی دلایلی عمیق تر برای مجتهدان و عالمان و مومنان مسلمان بود است و از تفسیر هستی شناسانه و پیلیر شناسی اسلامی سرچشمه می گیرد و نه صرفا مفهوم پتیرستی صوری هر چند نفی شمالی پر دازی همچون یک تجربه اسلامی استانی بدون تره پد یا ریشه های تاریخی و چالش های حیاتی آغازین و خاطره رویدادهای اصلی اسلام بستگی دارد پتیرستی مکی ها و بیت های کعبه و دشمنی پرستندگان بیت یا اسلام و در آمیختن پیروزی بر مکه با پیروزی پتیرستی و شکست بنی هابه دست پیلیر که بر شانه علی بن ابیطالب (ع) ایستاده بودند در آغاز ورود سپاه اسلام به مکه و - چنانگی همین این خاطره تاریخی و تجربه ویژه اسلامی با صورت پر دازی است لذا آیا علی جز این در این ضدیت وجود ندارد؟

مسلمانان اسلام بر گوهری کلام بنیاد استوار است نه لوگوس و نه صرفا مفهوم زبانی کلمه الله و نه تنها ظاهر شدن جهان همچون کلمه ها و اسماء که معنای صوری آن با هستی زبان و کلمه و خواندن و قرأت پیوند خورد است و هستی باطنی آن با تأویل آیات و مفهوم اسماء پیوندی درونی دارد بلکه اساسا خود وحی سرشتی زبان بنیاد دارد و چه به صورت کلمه شنیده شود و چه به صورت یک حادثه مفهومی در عقل معصومانه و شفاف پیلیر نقش می بندد کلمات نشانه های به شدت مجرد بی شباهت به شیء و کلاما تأویل پذیر و دلاری قابلیت ایجاد تصورهای متمایز پندبه طرفیت و ویژگی ذهنی و ارواح متمایز هستند از همین رو تصویر درونی از معصومیت و عظمت و کرامت بی نظیر و کامل یک انسان معصوم هرگز به وسیله کلام مخدوش نمی شود ابوعلی سینا دکتر سیم فروش، دکتر چمران زنده رودی، طاهر صفا زنده، خواجه نصیر الدین طوسی، سیدعلی قاضی، یک زن روستایی در کوهستان دور دست گیلان، یک مرد بیسی و یک

میر احمد میر احسان

سپاه پوست گینای و هر یک در جهان کلماته مزاحمتی برای تصور دلخواه خود از هستی پیامبر نمی یابند و به قدر خود از دریای خیال بهره می گیرند در حالی که تصویر می تواری تصور آدمیان را محدود می کنند

اما چنین سببی و سپار بر گمگامی است و به نظر می آید باز بتوان دلایل غنی تری از منظر وجودشناسی، در مخالفت با شامیل پر دازی به دست داد.

در اسلام اصالت هستی انسان به روح است در حقیقت تجربه معصومه زمستن جسمانی، گوهرش را در روح می یابد. این روح است که معنای اصلی فرد را ظاهر می سازد و بر جسم تأثیر می نهد. انسان با کنش ناپاک روح خود را سپاه می کند و سیاه روحی به سیاه رویی منجر می شود. آیا هیچ نقشی، یا هر درجه از مهارت قادر است روح یک پیامبر را ترسیم کند در حالی که روح پیامبر از دسترس انسان خارج است؟ آیا مخالفت با تصویر خیالی و حتی اگر ممکن بود شامیلی که به صورت رویلوری و زنده از معصوم (ص) تهیه شده است فراتر از خطر بت پرستی صوری نیست؟ و منشی دلایل وجودی و روان شناختی و محدودیت ذاتی شامیل پر دازی در بازتاب هستی معصومه (ص) را شامل نمی شود؟

اگر چنین است این محدودیت شامل هر انسان و ناتوانی تصویر دو بعدی از بازتاب روح بی بعد و مجرد آدمی نخواهد بود و کلا تصویر یک انسان، سطحی دروغین و تحریف کننده و گمراهی آور در ترک وجود او به شمار نخواهد آمد؟

عکس چه؟ ایضا عکس که گاهی پیشرفت از شامیل پر دازی است مشمول این تعابیر و ممنوعیت نیست؟ آیا اتفاقی است که سنت شامیل پر دازی مسیحی به سنت عکاسی و فیلم سازی متصل شده است و تخن تصویر پدید که هرگز مستقیماً به کلام الهی دسترس نداشت مگر از طریق رابویان و انجیل روایت شده به وسیله چهار حواری غیر معصوم به هنر مدرن تکنولوژیک ختم شد؟

رابطه عصر تکنولوژی مدرن و هنر مدرن تکنولوژیک عکاسی و سینما و تصویر پر دازی پیامبران در هنر ارتقاء یافته شامیل کشی با فریب سازی در غرب و جهان مسیحی درست همان پرستی است که به دنبالش رابطه اسلام و جهان و نگاه مدرن مجدداً مطرح می شود این بار از منظر حرمت حضور چاشن پیامبر در تصویر و باز نمایی سپنمایی

اکنون می توانیم تمام مباحث نظریه فیلم تمام مباحث نشانه شناسی سینما و تصویر سپنمایی همچون یک توهم و دروغ و همه مباحث مربوط به نسبت یاز بگر و نقش و رنگ پستی پریش جدید و علت حرمت تجسم سپنمایی نقش پیامبر اسلام قرار دهیم. آیا این «عقب ماندگی» اسلام است که قادر نبوده چون دنیای مسیحیت از خود تعطف نشان دهد و بی به اهمیت مؤثر تصویر سپنمایی در تبلیغ و ایجاد تأثیر عاطفی بهره و هنر پیشگان مناسی برای ابتدای نقش پیامبر اسلام در سینما بیاید؟ آیا در آن جا شامیل قدیمی و کلیسایی عیسی بن مریم (ع) و خود حضرت مریم (ص) به تصویر سپنمایی تبدیل شد و در متن زایش مدرنیته، آینه و عصاره آن یعنی سینما به شکالکات تصویر پر دازی علی تری برای ایجاد توهم و تأثیر و جنابیت دست یافت و در این جا توقف و زکود در جهان ماقبل مدرن به توقف در جهان کلام بنیاد منجر گشت که همچنان کلام سنت زبانی، وحی کلامی و مکتوب از اهمیت پر خوردار و تصویر پر دازی دارای حرمت است؟ یا بر عکس،

سرماهداری، مدرنیته و نفی گوهر آسمانی دین، در جهان مسیحی، حتی خود مسیح (ع) و داستان های پیامبر و روایات تجلی رایه کالایی تمایش بدل ساخته و به تحریفی جدی در آنها دست زد است و با نقش آفرینی سپنمایی بیش از پیش از تأمل بر سرشت درونی و باطنی پیامبر و روح او دور شده است؟ آیا هر نقش سپنمایی از پیامبر چون نقی انبیا بر روح و معنای واقعی و دسترس ناپذیر پیام آور معصوم (ع) سر منشا لشباه و گمراهی است؟ این پرسشی است در خصوص عصر جدید و رابطه پیامبر و شامیل و نمایه یا نماد او در هنر مدرن تصویری.

حقیقت آن است که تصویر و نقش سپنمایی بیش از آن که آشکار کننده می پوشاند و پنهان می دارد یک هنر پیشه با قوی ترین تخیل، فاقد روح یک معصوم (ع) و دریافت کننده وحی و جان تزکیه شده است جسم و زیبایی و بازی چیزی نیست جز توهم تقلید از سیما یا روح یک پیامبر. اما حقیقت آن است که یک پیامبر بگنا و تکرار ناپذیر است و آنچه اصالت دارد، روح بی همتا و برگزیده پیامبری است که جسم بی همتا و تکرار ناپذیرش را می سازد. در این صورت آیا ما

بافتش آفرینی به تحریفی جدی دست زدیم و مد سبب گمراهی را فراهم نیاوردیم؟ چنان که از آن که ممکن است حسن درونی بسواری از صیای انسانی معمولی به نام هنر پیشه و حرکات و گفتار به نام پیامبر اصلا قانع نشود و حتی دچار تزلزل شود چه حد انقوی تصویر سپنمایی با راست اندیشی پیام پیامبرانه سازگار است؟ آیا این دو ماهی را بر برابر هم قرار دارند؟ در این صورت می توان نشان دادن عمای محمد رسول الله (ص) در «الرساله» را هوشمندانه ترین شگرد سپنمایی و نشان ندان

سینما و نفی ایفای نقش پیامبر به وسیله هر هنر پیشه را در دست ترین تفکر ریشه دار و دارای حکمت ژرف دانست.

تجربه خود من در ساختن فیلمی کوتاه درباره پیامبر اکرم (ص) دقیقاً گویای ناممکن بودن ارائه تصویر پیامبرانه در سینما اگر چه با بهترین امکانات و هنر پیشه و بازیگر حرفه ای در جهان است. این محدودیت صرفاً محصول چهره و عوامل جسمانی نیست بلکه مربوط به ناتوانی در احضار روح حضرت محمد (ص) و انتقال همه آن نیروهای اصیل، واقعی و نهانی معصومه به مخاطب و در نتیجه چاشنی چیزی یکسره پاوه و گمراه کننده است من تر جیح دامم آدم های را به طور مستند نشان دهم که رابطه ای روحی یا پیامبر داشتند و این دیگر دروغ نبود. آنان خودشان بودند و پیامبران در دستان بود.

اکنون باید پرسید همه تناقضات معرفت شناسی و نشان شناختی و فلسفی و وجودشناسانه درباره تصویر پیامبر اسلام در سینما و واقعا قبل از هر چیز سینا وجود تضادی ماهوی بین اسلام و مدرنیته است؟ یعنی دوتکه کاملاً متضاد به دو باور و جهان نگری و درک از انسان و روح و هنر و سپنما و نقش و بازیگری و پیامبری به نتایج کلاما مختلف دست می یابند و نمی توان با باور به یکی، آن را در متنی قرار داد که مستلزم باوری به آن است؟ آیا باور اسلامی درباره حقیقت معصومه پیامبر و باطل حرمت شامیل پر دازی و تصویر آن و نقش این تصویر در تحریف و ارائه دروغ، یا باور مدرن درباره سینما و

ارزش بازنمایی سپنمایی هم از نظر لذت آفرینی و ایجاد جنابیت و سرگرمی و هم از نظر تأثیر و انگیزش عاطفی و حتی تفکر انگیزی و فقدان اختیار متافیزیک ماهیانه است؟

آیا می توان گفت عمل علاقه مندی نقش آفرینی پیامبر و شامیل پر دازی و هیچ ربطی به چالش برداشت مابعد الطبیعی از جهان و برداشت مدرنیته ندارد و حتی به سود مسیحیت مدرنیته و انسان مدرن است تا آن جا که به دین پایبند است از بازیگر نقش پیامبر چشم پوشد؟ زیرا چنان که آن روح بازیگر و ذهن و روان او ظرفیت ادراک و باز آفرینی نشان معصوم را ندارد حتی با دلایل عقلی، جسم او ممکن است برای بسیاری به عنوان تجسم پیامبر نامطلوب باشد.

مهم تر از همه این ها باید گفت اساساً تصویر انبیا گمراهی نیست، حتی عکس هم نیست من جداگانه درباره مفهوم حرمت عکس و رابطه اش با تحریم و عدم نمایش شامیل حضرت محمد (ص) در اسلام سخن خواهیم گفت اما باید اعتراف کرد که عکس با همه آن که عکس است در هر حال چیزی از سوره خود را از عالم سه بعدی به سطح دوسدی با خود می آورد توهم شباهت عکس به شخص صرفاً یک مایه یخولیا نیست.

در بحث نشانه شناسی عکس و تصویر عکسگانه ما مفصلاً درباره رابطه عکس و مصداق و شباهت و تمایز و قدرت آشکارگری و پنهان سازی عکس قدریم صحبت کنیم. با این همه عکس از جایی است به واقعیت در حالی که تصویر سپنمایی و هر دانستی که نقشی از پیامبر را باز آفریند از بنیاد در گسست کامل با چهره جسم و روح حضرت محمد (ص) زاده شده است.

نقی کشیدن شامیل حاوی دلایلی عمیق تر برای هجرت پنهان و مومنان بود است و از تفاسیر هستی شناسانه و پیامبر شناسی اسلامی سر چشمه می گیرد و نه صرفاً مفهوم بت پرستی صوری

اما این که عکس، عکس است و واقعیت نیست سر جای خود محفوظ و محترم است چه از نظر ساختاری و جنس و نوع و کم و کیف و سو چه از نظر منجمد شدن سطوح جسمانی در یک لحظه و تکرار بی نهایت آن در زمان، در حالی که خود واقعیت با هزاران سوبه زنده در حال حرکت و تغییر بوده و چوناً و نیز پدیدارانه، تاتاً و ماهیاتی و نیز شکل و به لحاظ فرم و صورت عکس متفاوت از شیء واقعی است که از آن عکس برداشته شده پس آن شیء را کم و مخفی نگاه می دارد اما با این همه عکس همواره مجموعه ای را که من در پیش هستم به متنی که می بینم می کشاند. دگر دگر بی (به اصطلاح) فلسفی یک عکس ناشدنی است چه، تپاش را به تلمی به همان رخدادی وام دار است که خود بر آن حجلی است شفاف و سیکه عکس هایتان را نشان کسی بدهد توهم بلافاصله عکس های خودشان را نشان تان خواهد داد. عکس که کن این برادر من است، این هم من هستم. عکس هیچ نیست مگر توالی عکس کن، جبین، «پانداش» و اشارت نش به شخص معین پیش روست و از این زبان لب اشارت تگر هیچ راه گریزی ندارد.

آن چه باورت می گوید تمام آن چیزی نیست که درباره عکس می توان گفت لیکن مسلمانان بین و رطای عظیم بین معنای عکس اشارت تگر و تصویر سپنمایی ساخته شده و فاقد قدرت ارجاع واقعی در خود به واقعیت زنده است. اگر عکس از پیامبر وجود می داشت در بهتره سن حالت می توانستیم بگویم لحظه منجمد شده و فاقد روحی از حقیقتی زنده و کامل است اما درباره هنر پیشه ای که نقش پیامبر اسلام را بازی کند

چه می تواند گفت؟

به نظر من شامیل شکنی گر چه امری مربوط به دنیای ماقبل مدرن است و زندگی و قالب بندی تکنولوژیک ما را در تصویر اشباع کرده و جهان مدرن یکسره با ناگدید بر تجربه پستی محسوس و «باز نمایی انبیا گمراهی» و توهم انقراضی تصویر و تبدیل یک امر مجازی به شالوده تجربه پستی با این جهان می سنیزد و عملاً ما را در تصویر غرق می کند. اما انتخاب آگاهانه نشان ندانن سپهای معصوم در سینما و تلویزیون و هر تصویری هوشمندانه ترین کنش انسان دینی و متکی به روحی در مقابله با تحریف تصویر مجازی است. به یاد آوریم که شامیل شکنی، ریش ماهیش را در دینان توحیدی و مقابله با بت پرستی می یابد. داستان مشهور حضرت ابراهیم (ع) و سپس تعالیه مسیحیت اولیه با شامیل پر دازی، چه منحصر به بت یا مقابله با تأثیرات مغزوی باشد مبتنی بر انواع منظرهای جهان نگری است.

تئاتر شکنان مسیحی به وسیله کسلی چون ویل دورانت تحت تأثیر مسلمانان معرفی شده اند. مثلاً عمل لهراتور مسیحی «نوی سوم» و شامیل سنیزی او به پناره های خشک مقدسی منبعث از تلمی با مسلمانان ربط داده شده است. شاید هنگام جوانی لئو در آسیب از ناحیه مسلمانان، یهودیان یک نوع پندار خشک مقدسی و برهنه کارانه (روقی - پیرایشگری) از دین، در اعصاب روحش نفوذ کرده بود که اعتقاد نوده مسیحی را به پرستش تئاتر هاد اعتقاد به خرافات، عقید بودن به تشریفات و سنتها نکوهش می کرد.

اما واقعیت آن است که این امر پیش از آن که از خشک مقدسی مسلمانان منتج شده باشد از شعور باطنی گرای آنان برخاسته است و تازه چه کسی است که نمی داند نه در قرن هشتم و نهم بلکه در کتاب عهد قدیم (سفر تشیه/ ۱۶۰-۱۸۰) صورت تراشیده یا تمثال هر شکنی از ذکر و قاتک پاشیه هر بهیمانی که بر روی زمین است صریحاً حرام اعلام شده است. در اوان مسیحیت هر گونه تمثالی به عنوان بازمانده های شرک مردود شمرده و به مجسمه هایی که مشرکین به منظور نمایش دادن خدایان می ساختند یا نفرت نگر می ست می شد.

پس آیا بهتر نیست شامیل سنیزی را امری مربوط به شرک سنیزی ادیان توحیدی بدانیم تا خشک مقدسی مسلمانان و ریشه آن را در ادیان توحید و فرقه ای و در تعالیم موسی (ع) و عیسی (ع) و محمد (ص) جستجو کنیم و نه در گرایش های خشک اندیشه و دلایل زرف رفر آن را مورد کاوش قرار دهیم؟ مسلماً قدامت زبانی مدرنیته و تضاد امر قدسی و درک مفهم از انسان کامل با تفکر مدرن، نکته مهمتری برای اندیشیدن درباره علت حرمت تصویر پیامبر در سینما بنا به سنت های فکری اسلامی است. پس بهتر است به جای سطحی نگری، کمی عمیق تر به مفهوم ژرف و ژرف ساختن این نگرش بیندیشیم و آن را با کابری نماییم.

پرستش درباره ضرورت تصویر سپنمایی در عصر ما و ناممکن نشان دادن تصویر پیامبر در کلام، عمیق تر از آن است که با یافته های دم دست و سطحی نظیر خشک مقدسی و خرافات عدم توجه به ریشه های ژرف حکمی و اعتقادی آن، خود نشان تعصب و خشک مغزی مفبر تواند بود و بهتر است بحث به حوزه ژرف تر و پژوهشی تری کشیده شود و عالمان دینی و دانشوران مدرن با شناخت دورت محل نزاع، به گفت و گو بپردازند.

